

ساختن رسول خدا (ص) مسجد مدینه را

محمد بن عمر واقدی از معمر بن راشد، از زهری نقل می‌کند: * ناقله رسول خدا در محل مسجد آن حضرت زانو به زمین زد، و آن جا زمینی بود از سهیل و سهل که دو پسر بیچه یتیم انصاری و تحت تکفل ابوامامه اسعد بن زراره انصاری بودند. زمین مذکور محل خشک کردن خرما و نگهداری گوسپندان بود. گروهی از مردان مسلمان قبلاً هم در آن محل نماز می‌گزاردند.

پیامبر (ص) آن دو کودک را خواست و پیشنهاد فرمود تا زمین خود را برای محل مسجد بفروشند. گفتند آن را بدون دریافت بهاء پیشکش می‌کنیم. رسول (ص) نپذیرفت و از ایشان خرید و قیمت آن را پرداخت فرمود.

واقدی از کس دیگری غیر از معمر، از زهری نقل می‌کند: * رسول خدا، ابوبکر را فرمود تا ده دینار بهای زمین را بپردازد. و آن زمین به صورت چهار دیواری بدون سقفی بود، و قبله‌اش به جانب بیت المقدس بود که اسعد بن زراره آن را ساخته و با یاران خود آن جا نماز می‌گزارد و پیش از آمدن رسول خدا نماز جمعه را هم آن جا می‌گزاردند.

پیامبر (ص) فرمان داد تا درختان خرما و درختان خاردار دیگری را که در آن زمین بود بریدند و خشت خام زدند و دستور فرمود تا چند گور را که از دوره جاهلیت در آن بود، نبش کردند و استخوانها را در جای دیگر دفن نمودند، در بخشی از زمین آبی بود که آن را کشیدند تا خشک شد و مسجد را بنیان نهادند، طول آن از محل محراب تا آخر مسجد صد ذراع و عرض آن هم همچنان و مسجد مربع بود و برخی گفته‌اند کمتر از صد ذراع بوده است. پایه‌های اصلی را به اندازه سه ذراع با سنگ بنا کردند و بقیه را با خشت خام، و پیامبر (ص) همراه یاران خود در ساختن شرکت داشت و خود سنگ حمل می‌فرمود و این بیت را می‌خواند:

پروردگارا زندگی جز زندگی آن جهانی نیست، خدایا انصار و مهاجران را بیامرز.^۱
و نیز این بیت را می‌خواند:

اینها بارهای پربرکت است نه بارهای خیر آری سوگند به پروردگار ما این نیکوتر و پاک‌تر است.^۱

قبله آن مسجد را به سوی بیت‌المقدس نهادند و سه در برای آن قرار دادند، دری در آخر مسجد و دری دیگر که آن را در رحمت نامگذاری کردند و این همان دری است که به در عاتکه هم معروف است، و در سوم مخصوص آمد و شد رسول (ص) بود، و آن در به طرف خانه‌های خاندان عثمان قرار داشت. تمام دیوارها ساده بود و تنه درختان خرما را ستون قرار دادند و آن را با شاخ و برگ خرما پوشاندند. به پیامبر (ص) گفته شد: آیا برای مسجد سقف نمی‌سازی؟ فرمود: نه. سایبانی چون سایبان موسی (ع) کافیهست. مقداری چوبهای کوتاه و برگ، اجل شتابان‌تر از این است. و کنار مسجد خانه‌هایی با خشت خام ساختند و سقف آنها را هم با چوب خرما و شاخ و برگ آن پوشاندند، و چون خانه‌ها تمام شد، در آن خانه که درش به سوی مسجد بود، با عایشه زندگی مشترک خود را شروع فرمود و سوده را هم در آن خانه که درش کنار در دیگر مسجد بود، سکونت داد.

عنان بن مسلم از عبدالوارث بن سعید، از ابوالتیاح، از انس بن مالک نقل می‌کند: * پیامبر (ص) در هر کجا که وقت نماز می‌رسید، همان‌جا نماز می‌گزارد و گاه در محل نگهداری گوسپندان و چهار دیواری‌هایی که وجود داشت نماز می‌خواند، سپس دستور فرمود مسجد ساخته شود و به سراغ بزرگان بنی‌نجار فرستاد که به حضورش آمدند و گفت: این زمین را به من بفروشید. گفتند: نه به خدا سوگند بهای آن را نمی‌خواهیم و در راه خدا می‌دهیم.

انس می‌گوید، در آن زمین چند درخت خرما و گورهایی از مشرکان و خرابه‌هایی وجود داشت.

پیامبر (ص) دستور داد تا نخلها را قطع و گورها را نبش و خرابه‌ها را هموار کنند. گوید، تنه درختان خرما را در سمت قبله کار بردند و دو طرف آن را سنگ نهادند و مسلمانان رجز می‌خواندند. پیامبر (ص) هم همراه ایشان بود و چنین می‌فرمود:

پروردگارا خیری جز خیر آن جهانی نیست خدایا انصار و مهاجران را یاری

ابوالتیاح می گوید، ابن ابی الہذیل برایم نقل می کرد که عمار مردی نیرومند بود و در هر بار دو سنگ را حمل می کرد و پیامبر (ص) می فرمود: ای پسر سمیہ تو را گروه ستمگر خواهند کشت.

عثمان بن مسلم از معمر بن سلیمان تیمی نقل می کند که می گفته است از معمر بن راشد شنیدم که از زهری روایت می کرد: * به هنگام ساختن مسجد پیامبر (ص) این بیت را می خواند:

اینها بارهای پربرکت است نه بارهای خیر، آری سوگند به پروردگار ما این نیکوتر و پاک تر است.

گوید، زهری می گفته است پیامبر (ص) هیچ گاه شعر نگفته است، بلکه اشعاری را که سروده شده بود، گاهی می خواند و آن را تغییر هم می داد، غیر از این شعر که آن را تغییر نداد.

برگشتن قبله از بیت المقدس به کعبه

محمد بن عمر واقفی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابوحیب، از داود بن حصین، از عکرمه، از ابن عباس، همچنین از عبدالله بن جعفر زهری، از عثمان بن محمد اخنسی و از قول کسان دیگری غیر از این دو نفر هم نقل می کرد که می گفته اند: * چون رسول (ص) به مدینه هجرت کرد، شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می گزارد و دوست می داشت که به سوی کعبه نماز بگزارد و به جبرئیل فرمود: دوست می دارم خداوند چهره مرا از قبله یهودیان برگرداند. جبرئیل گفت: من بنده یی بیش نیستم، دعا کن و از خدای خود این موضوع را بخواه، و هرگاه که رسول خدا به سوی بیت المقدس نماز می گزارد سر به سوی آسمان بلند می کرد و در این مورد این آیه نازل شد:

گردیدن روی تو را به سوی آسمان می بینم و برای تو قبله یی که آن را می خواهی،

قبله خواهیم گرداند.^۱

و پیامبر (ص) روی به سوی کعبه گرداند و به سمت ناودان کعبه بود. و گفته شده است، پیامبر (ص) دو رکعت از نماز ظهر را در مسجد خود با مسلمانان خوانده بود که مأمور شد روی خود را به جانب مسجد الحرام برگرداند و به آن سوی برگشت و مسلمانان هم برگشتند.

و گفته شده است که پیامبر (ص) در محل قبیله بنی سلمه به دیدار مادر بشر بن براء بن معرور رفت و او غذایی آماده کرد و وقت نماز ظهر فرا رسید، پیامبر (ص) همراه یاران خود نماز گزارد و در همان حال مأمور شد که روی خود را به سوی کعبه برگرداند و به سوی کعبه برگشت که رو بروی ناودان قرار می گرفت. و آن مسجد، مسجد دو قبله نامیده شد. این موضوع روز دوشنبه نیمه ماه رجب که هفدهمین ماه هجرت بود، صورت گرفت. و روزه ماه رمضان هم در ماه شعبان که هیجدهمین ماه هجرت بود، واجب شد. و اقدی می گوید این خبر در نظر ما ثابت است.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می کند: رسول (ص) پس از هجرت به مدینه شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و دو ماه پیش از جنگ بدر مأمور شد تا سوی کعبه نماز گزارد.

فضل بن دُکَین از زُهَیر، از ابواسحاق، از براء نقل می کند: رسول خدا (ص) شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و بسیار دوست می داشت که قبله اش کعبه باشد، و پیامبر (ص) مشغول نماز ظهر یا نماز عصر بود و گروهی با او نماز می گزاردند که قبله تغییر یافت. مردی از آنان که با پیامبر نماز گزارده بودند بیرون آمد و به مسجدی عبور کرد که مردم در حال رکوع بودند، گفت گواهی می دهم که با پیامبر (ص) نماز گزاردم و رو به سوی کعبه کردیم، آنان همچنان که در رکوع بودند به سوی کعبه برگشتند.

عنان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک نقل کرد: پیامبر (ص) سوی بیت المقدس نماز می گزارد که این آیه نازل شد:

گردانیدن چهره ات را به سوی آسمان می بینیم، قبله یی را که دوست می داری برای تو قبله می گردانیم، چهره ات را به سوی مسجد الحرام برگردان.

۱. بحشی از آیه ۱۳۹، سوره دوم - بقره - ص ۴۰.

مردی از بنی سلمه به گروهی گذشت که نماز صبح می خواندند و یک رکعت گزارده بودند، بانگ برداشت که قبله به سوی کعبه تغییر کرده است و آنها در همان حال به سوی کعبه برگشتند.

اسماعیل بن عبدالله بن ابواؤیس مدنی از کثیر بن عبدالله مُزنی، از پدرش، از پدر بزرگش نقل می کرد که می گفته است: * چون رسول خدا به مدینه آمد، همراهش بودیم و هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد.

فضل بن دُکین از قیس بن ربیع، از زیاد بن علاقه، از عُمارة بن اُوس انصاری نقل می کرد که می گفته است: * مشغول گزاردن یکی از نمازهای شب - مغرب یا عشاء - بودیم. در همان حال مردی بر در مسجد ایستاد و گفت: قبله نماز به سوی کعبه تغییر کرد. پیشنماز ما به سوی کعبه برگشت، ما و زنها و بچه ها هم که نماز می گزاردیم، به سوی کعبه برگشتیم. یحیی بن حمّاد از ابو عوانه، از سلیمان اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: * رسول خدا (ص) به هنگامی که در مکه بود در حالی که کعبه هم روبرویش قرار داشت، به سوی بیت المقدس نماز می گزارد، پس از هجرت به مدینه هم شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و سپس روی به کعبه کرد.

هاشم بن قاسم از ابومعشر، از محمد بن کعب قرظی نقل می کند که می گفته است: * هرگز پیامبری با پیامبر دیگری در مسأله قبله و سنت نماز گزاردن به سوی بیت المقدس مخالفت نکرده است، مگر رسول خدا (ص) که چون به مدینه آمد، شانزده ماه به جانب بیت المقدس نماز گزارد و سپس این آیه را که نازل شده بود تلاوت فرمود:

خداوند قرار داد برای شما از دین آنچه وصیت کرد به آن نوح را و آنچه وحی کردیم به سوی تو و آنچه وصیت کردیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی را...^۱

حسن بن موسی از زهیر، از ابواسحاق، از براء نقل می کند: * چون رسول خدا (ص) به مدینه آمد، نخست پیش نیاکان مادری یا دایهباش از انصار منزل کرد و شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد ولی خوش می داشت که قبله اش کعبه باشد و نخستین نمازی که به جانب کعبه گزارد، نماز عصر بود که گروهی با آن حضرت نماز گزاردند. یکی از کسانی که نماز گزارده بود بیرون آمد و از کنار مسجدی عبور کرد که مردم نماز

۱. بخشی از آیه ۱۲، سوره جمل و دوم - توری -، این سوره مکی است. - م.

می گزاردند و به طرف بیت المقدس و در حال رکوع بودند، آن مرد بانگ برداشت و گفت: گواهی می دهم که من همراه رسول خدا به سوی کعبه نماز گزاردم، و آنان همچنان که در حال رکوع بودند به جانب کعبه برگشتند. پیامبر (ص) دوست می داشت که قبله به سوی کعبه تغییر کند و حال آنکه یهودیان و اهل کتاب دوست می داشتند که قبله همچنان به سوی بیت المقدس باشد و چون پیامبر (ص) چهره خود را به سوی کعبه برگرداند، آن را سخت ناخوش داشتند.

همین راوی با همین سلسله اسناد از قول براء در دنباله همین حدیث نقل می کند که گروهی پیش از تغییر قبله مردند یا در سریده ها کشته شدند و نمی دانستیم سرانجام آنان چگونه می شود و خداوند این آیه را نازل فرمود:

خداوند ایمان شما را تباه نمی سازد که خدای نسبت به مردم لطف کننده و بسیار بخشاینده است.^۱

خبر مسجد قبا که بر تقوی بنیان نهاده شده است

واقفی از ربیعه بن عثمان، از عمران بن ابوانس، از سهل بن سعد، و عبدالعزیز بن محمد و سلیمان بن بلال از اسحاق بن مستورد، از محمد بن عمر بن جارید، از ابو غزیه، و عبدالله بن محمد از پدرش، از جدش، از ابوسعید خدری نقل می کند که همگی می گفته اند: چون قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر پیدا کرد، پیامبر (ص) به محل مسجد قبا آمد و دیوار آن را در همین محل که امروز قرار دارد بنا نهاد و فرمود جبرئیل جهت قبله را برای من تعیین می کند و خود آن حضرت و یارانش برای ساختن آن مسجد سنگ حمل می کردند و پیامبر (ص) هر روز شنبه پیاده به مسجد قبا می آمد و می فرمود: هر کس در خانه خود وضو بگیرد و به مسجد قبا بیاید و در آن نماز گزارد برای او پاداش عمره منظور خواهد شد.

عمر روزهای دوشنبه و پنجشنبه به مسجد قبا می آمد و می گفت: اگر مسجد قبا در ناحیه دوری هم قرار داشت، شتران خود را به آن سوی می راندم.

ابوایوب انصاری می گفت: این همان مسجدی است که بنای آن بر تقوی نهاده شده

۱. محضی از آیه ۱۴۲، سوره دوم - بقره -، ضمناً از کلمه ایمان به سار تفسیر شده است. - م.

است. ولی ابی بن کعب و گروهی دیگر از اصحاب پیامبر می گفتند منظور از مسجدی که بر تقوی بنا نهاده شده، مسجد پیامبر (ص) است.

محمد بن صلت از ابو کدینه، از هشام بن عروة، از پدرش در تفسیر این آیه که خداوند می فرماید «هر آینه مسجدی که بر تقوی بنا نهاده شده است»^۱ نقل می کرد * منظور مسجد قباست.

سفیان بن عیینة از زید بن عمر، از ابن عمر نقل می کرد * رسول خدا (ص) به مسجد بنی عمرو بن عوف که همان مسجد قباء است، آمد و گروهی از مردان انصار وارد مسجد شدند و به رسول خدا سلام می دادند. ابن عمر می گوید: ضعیب هم همراه پیامبر (ص) بود و من از او پرسیدم هنگامی که رسول خدا مشغول نماز گزاردن است و مردم سلام می دهند چه می فرماید؟ گفت: در آن حال با دست خود اشاره می کند.

ابو ضمرة انس بن عیاض از شریک بن عبدالله بن ابونمر، از عبدالرحمن بن ابوسعید خدری، از قول پدرش نقل می کرد که می گفته است: * روز دوشنبه یی همراه رسول خدا (ص) به قبا رفتم.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از سالم یا از نافع، از قول ابن عمر نقل می کرد که می گفته است: * من پیامبر (ص) را می دیدم که گاه سواره و گاه پیاده به مسجد قبا می آمد. محمد بن عبید طنافسی از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می کند: * پیامبر به مسجد قبا می آمده و در آن دو رکعت نماز می گزارده است.

معن بن عیسی و فضل بن دکنین از قول هشام بن سعید، از نافع، از عبدالله بن عمر نقل می کردند که می گفته است: * همراه رسول خدا (ص) به مسجد قبا رفتیم، پیامبر (ص) به نماز ایستاد و انصار می آمدند و بر او سلام می دادند، ابن عمر می گوید: از بلال پرسیدم رسول خدا (ص) در حال نماز چگونه پاسخ سلام آنها را می داد؟ گفت: همچنان که مشغول نماز بود با دست اشاره می فرمود.

خالد بن مخلد و ابو عامر عتدی از قول عبدالله بن جعفر، از عمه اش ام بکر دختر مسور نقل می کردند که عمر بن خطاب می گفته است: * اگر مسجد قبا در منطقه یی دور دست هم می بود، شتران خود را به آن سو می راندیم.

۱. بحشی از آیات ۱۰۸ و ۱۰۹، سوره نهم - توبه -، موضوع مسجد قبا و مسجد ضرار ذیل این آیات در تفاسیر فارسی و عربی و هم در کتابهای تاریخ اسلام و سیره به طور مشروح آمده است. - م.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبۀ از ابواسامۀ، از عبدالحمید بن جعفر، از ابوالآبرؤ وابسته بنی خَطْمَه، از اسد بن طُهَیْر که از اصحاب پیامبر (ص) است نقل می‌کرد: پیامبر (ص) می‌فرموده است: هر کس به مسجد قبا آید و در آن نماز گزارد پاداشی چون پاداش عمره او راست.

خبر اذان

محمد بن عمر اسلمی (واقعی) از سلیمان بن سُلَیْم قاری، از سلیمان بن سُحَیْم، از نافع بن جُبَیْر، همچنین از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن رومان، از عروۀ بن زبیر و نیز از هشام بن سعید، از زید بن اسلم و از معمر بن زاهد، از زهری، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که همگی گفته‌اند: در روزگار رسول خدا پیش از آنکه فرمان اذان برسد، معمولاً منادی پیامبر (ص) ندا می‌داد: «الصلاة جامعة» و مردم جمع می‌شدند و چون قبله تغییر کرد، اذان معمول شد و چنین بود که پیامبر در مورد اذان دل‌مشغولی داشت. مسلمانان پیشنهادهایی کردند، برخی گفتند از شیپور استفاده شود و برخی گفتند از ناقوس. در آن حال عبدالله بن زید خزرجی در خواب دید که مردی در حالی که دو جامه سبز پوشیده و ناقوسی به دست دارد، از کنارش عبور کرد. عبدالله به او گفت: آیا ناقوس را می‌فروشی؟ مرد گفت: برای چه کاری می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم آن را بخرم که به هنگام نمازها آن را به صدا در آورم تا مردم برای نماز جمع شوند. گفت: من چیزی که بهتر از این است به تو می‌آموزم، به هنگام نماز بگو: الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله.

عبدالله بن زید پیش رسول خدا آمد و این موضوع را به اطلاع رساند، فرمود: برخیز همراه بلال برو و آنچه به تو آموخته شده است به بلال بگو تا با صدای بلند بگوید، و چنان کرد. در این هنگام عمر آمد و گفت: من هم چنان خوابی دیده‌ام. پیامبر فرمود: سپاس و حمد خدا را، و این خبر صحیح‌ترین خبر اذان است. گویند، از آن پس اذان گفتن معمول شد، و شعار «الصلاة جامعة» برای موارد دیگری از قبیل اعلان خبر فتح و پیروزی به کار می‌رفت و معمولاً در مواقعی که وقت نماز نبود و لازم بود در مسجدی جمع شوند، گفته می‌شد.

محمد بن کثیر عبّدی از سلیمان بن کثیر، از حُصین، از عبدالرحمن بن ابولیلی، از عبدالله بن زید انصاری که از قبیلهٔ بنی نجار بوده است، نقل می‌کرد * پیامبر (ص) در مورد اذان با مردم مشورت کرد و فرمود: تصمیم دارم چند مرد را مأمور کنم که به هنگام نماز روی بامهای ساختمانهای مدینه بایستند و مردم را به نماز فراخوانند. مردم مدینه تصمیم داشتند از ناقوس استفاده کنند و نزدیک بود این کار صورت گیرد. در این هنگام شبی عبدالله بن زید به خانه‌اش آمد و چون از او پرسیدند: آیا غذای شب برایت بیاوریم؟ گفت: نه چیزی نمی‌خورم و اضافه کرد که می‌بینم مسأله اعلام وقت نماز فکر پیامبر را به خود مشغول داشته است. عبدالله خوابید و در خواب دید مردی که جامهٔ سبز پوشیده است، بالای بام مسجد ایستاد و اذان گفت، آن‌گاه اندکی نشست و دوباره برخاست و اقامه گفت. عبدالله از خواب برخاست و به حضور پیامبر (ص) آمد و آنچه را در خواب دیده و شنیده بود گزارش داد. پیامبر (ص) او را فرمان داد تا به بلال بیاموزد و بلال چنان کرد و چون مردم آن را شنیدند آمدند. عمر بن خطاب هم آمد و گفت: من هم همچنان که او خواب دیده است، خواب دیدم. پیامبر (ص) پرسید: چه چیز مانع آن شد که پیش من بیایی و خبر بدهی؟ گفت: حیا کردم که به اظهار خواب خود پیشی گیرم.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی از مسلم بن خالد، از عبدالرحیم بن عمر، از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر نقل می‌کرد * پیامبر (ص) می‌خواست برای اعلان وقت نماز و اعلام مردم برای جمع شدن در مسجد از چیزی استفاده فرماید. گروهی در مورد شیپور و استفاده کنندگان از آن توضیح دادند که آن را نپسندید. گروهی دیگر در مورد ناقوس و مردمی که از آن استفاده می‌کنند مطالبی گفتند که همچنان مورد پسند واقع نشد. در این هنگام مردی از انصار به نام عبدالله بن زید اذان را در خواب دید و در همان شب عمر بن خطاب هم همچنان خواب دید. عمر با خود گفت صبح پیش پیامبر (ص) می‌روم و خبر می‌دهم. اما آن مرد انصاری همان شبانه به حضور پیامبر (ص) آمد و خواب خود را به اطلاع آن حضرت رساند. پیامبر به بلال دستور فرمود تا برای نماز با آن کلمات اذان بگوید و از آن روز متداول شد. گوید، بلال برای نماز صبح این جمله را «الصلاة خیر من النوم» «نماز از خواب بهتر است» را افزود و پیامبر (ص) هم آن را تصویب فرمود و این

جمله در اذانی که مرد انصاری در خواب دیده بود، نیست.^۱

خبر واجب شدن روزه ماه رمضان و زکات فطر و نماز دو عید و استحباب قربانی کردن

واقدی از عبدالله بن عبدالرحمن جمحی، از زُهری، از عروقه، از عایشه و از عبدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر و از عبدالعزیز بن محمد، از رُبَیح بن عبدالرحمن بن ابوسعید خُدَری، از پدرش، از جدش برای ما نقل کرد که ایشان همگی گفتند: * یک ماه پس از تغییر قبله در ماه شعبان که هیجدهمین ماه هجرت بود احکام واجب شدن روزه ماه رمضان نازل شد و در همین سال پیامبر (ص) دستور فرمود که زکات فطر پرداخت شود و این پیش از واجب شد زکات اموال بود. رسول خدا فرمان داد که افراد متمکن زکات فطر را از طرف خود و خانواده خود برای کوچک و بزرگ و آزاد و برده و زن و مرد پرداخت کنند و مقدار آن را یک صاع^۲ خرما یا یک صاع کشمش یا جو، و یا دو مُد^۳ گندم تعیین فرمود. معمولاً پیامبر (ص) دو روز پیش از عید فطر خطبه‌یی ایراد می‌کرد و مقرر می‌داشت که پیش از رفتن به مُصلی برای نماز گزاردن آن را از اموال خود بیرون کنند و می‌فرمود: امروز بینوایان را بی‌نیاز کنید که حداقل همین امروز را راحت باشند و چون از نماز برمی‌گشت آنها را تقسیم می‌کرد. گوید، پیامبر (ص) روز عید فطر در مُصلی پیش از آنکه خطبه ایراد فرماید، نماز می‌گزارد. همچنین روز عید قربان نماز گزارد و دستور فرمود هرکس استطاعت دارد قربانی کند. پیامبر در تمام مدت ده سال اقامت در مدینه روز عید قربان، قربانی می‌کرد.

عبدالله بن نُمیر از حجاج، از نافع نقل می‌کرد: * از ابن عمر در مورد قربانی پرسیدند، او گفت: پیامبر (ص) ده سال که در مدینه بود هیچ سالی قربانی را ترک نفرمود. واقدی در دنباله حدیث خود می‌گوید: همه می‌گفتند، پیامبر (ص) نماز عید فطر و

۱. معروف است که این جمله از افزوده‌های عمر است که در دوره خلافت خود افزود، صورت کامل اذان در این هنگام، سوره، ج ۲، ص ۱۵۵ آمده است. - م.

۲. صاع واحد وزن و پیمانه‌یی معادل چهار س، برای اطلاع بیشتر، رکن: فرهنگ معین، تألیف مرحوم دکتر معین. - م.

۳. مُد، واحد وزن و پیمانه‌یی معادل یک س، برای اطلاع بیشتر، رکن: فرهنگ معین، تألیف مرحوم دکتر معین، دلیل کلمه مُد که به تفصیل بحث نده است. - م.

قربان را قبل از ایراد خطبه و بدون گفتن اذان و اقامه می‌گزارد، روز عید قربان بزها را پیشاپیش برای قربانی می‌بردند و بزها از زبیر بن عوام بود که با خود از حبشه آورده بود و پیامبر (ص) از او خریده بودند.

حماد بن خالد خیاط از عمری، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند: * روز عید قربان بز را می‌بردند و پیامبر (ص) که نماز می‌گزارد آن بز را هم رو به قبله نگاه می‌داشتند. واقعی می‌گوید: پیامبر (ص) چون نماز عید قربان را می‌گزارده دو گوسپند قوچ و فربه را که خریده بود پس از نماز و ایراد خطبه، یکی را می‌آوردند و پیامبر همچنان که در جایگاه نماز ایستاده بود، به دست خود آن را با کارد می‌کشت و می‌گفت: پروردگارا این قربانی را از طرف تمام امت خود که به یگانگی تو و رسالت من گواهی داده‌اند، انجام دادم، آن‌گاه قوچ دیگر را می‌آوردند آن را هم به دست خویش قربانی می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا این قربانی از طرف محمد (ص) و خانواده اوست. و خود و خانواده‌اش از گوشت قربانی می‌خوردند و درویشان را اطعام می‌فرمود. پیامبر (ص) در کوچه‌یی که خانه معاویه در آن است قربانی می‌کرد، واقعی می‌گوید: در روزگار ما هم ائمه در مدینه همان جا قربانی می‌کنند.

خبر منبر رسول خدا (ص)

واقعی از محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌زناده، از عبدالمجید بن سهیل، از ابوسلمه، از ابوهریره و همچنین از دیگران نقل می‌کند: * پیامبر (ص) روزهای جمعه کنار ستونی در مسجد ایستاده خطبه ایراد می‌کرد، پس از مدتی فرمود: ایستادن برای من دشوار است، تمیم‌داری گفت: آیا برای شما منبری به آن‌گونه که در شام دیده‌ام بسازم؟ پیامبر (ص) در این مورد با مسلمانان مشورت فرمود و آنان تصویب کردند. عباس بن عبدالمطلب گفت: غلام من که نامش کیلاب است از همگان بهتر می‌سازد. پیامبر (ص) فرمود: به او بگو بسازد. عباس او را به پیشه‌یی فرستاد و مقداری چوب جنگلی قطع کرد و آورد و با آنها منبری ساخت که دو پله داشت و جایگاهی برای نشستن، و آن را آورد و در همین جا که امروز منبر قرار دارد، قرار داد. پیامبر (ص) آمد و روی منبر ایستاد و فرمود: این منبر من در کنار جویباری از جویبارهای بهشت قرار دارد و پایه‌هایش در بهشت استوار است، و هم فرمود: منبر من کنار

حوض من فرار خواهد داشت، و هم فرمود: میان منبر و خانه من باغی از باغهای بهشت است. و پیامبر (ص) مراسم سوگند خوردن در موارد حقوقی را کنار منبر معمول ساخت و می فرمود: هر کس کنار منبرم سوگند دروغ گوید هر چند برای یک چوبه مسواک باشد جایگاه او در آتش خواهد بود.

معمولاً هنگامی که پیامبر (ص) بر منبر می رفت، نخست سلام می داد و چون می نشست اذان گو اذان می گفت و دو خطبه ایراد می کرد و دو بار می نشست و با انگشت خود اشاره می کرد و مردم آمین می گفتند. هنگام ایراد خطبه به عصایی که از چوب شَوْحَطْ^۱ بود تکیه می داد و به هنگام خطبه مردم رو بروی آن حضرت می نشستند و سرپاگوش بودند و چشم به او می دوختند، و چون آفتاب به سوی مغرب میل می کرد نماز جمعه را می گزارد. بُردی یمنی به طول شش ذراع و عرض سه ذراع و یک وجب داشت که بر دوش می انداخت و لنگی از بافته های عمان به طول چهار ذراع و یک وجب و در عرض دو ذراع و یک وجب داشت که بر کمر می بست و روزهای جمعه و عید فطر و قربان این جامه را می پوشید و سپس آن را جمع می کرد و کناری می گذاشت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس مدنی خواهرزاده مالک بن انس از سلیمان بن بلال، از سعد بن سعید بن قیس، از عباس بن سهل بن سعد ساعدی، از قول پدرش نقل می کرد: پیامبر (ص) روزهای جمعه کنار ستونی که دارای دو لبه بود می ایستاد و خطبه می خواند، و خیال می کنم آن ستون از چوب درخت کُنار بود و نزدیک محراب قرار داشت و رسول خدا به آن تکیه می کرد، اصحاب پیامبر گفتند: مردم زیاد شده اند اگر مایل باشید چیزی فراهم آوریم که به هنگام ایراد خطبه بر آن بایستی تا مردم شما را ببینند. فرمود: هر طور می خواهید فراهم سازید. سهل می گوید: در مدینه فقط یک درودگر بود که من همراه او به پیشه رفتیم و به اندازه لازم چوب جنگلی فراهم آوردیم و منبر ساخته شد. گوید: چون پیامبر (ص) بر آن منبر رفت و ایستاد، آن ستون شروع به زاری کرد. پیامبر (ص) فرمود: آیا از زاری این ستون تعجب می کنید؟ مردم جمع شدند و از زاری آن ستون چندان رقت کردند که گریستند و چون گریه ایشان زیاد شد، پیامبر (ص) از منبر فرود آمد و به کنار ستون رسید و دست بر آن نهاد که آرام گرفت و دستور فرمود آن ستون را زیر منبر دفن کنند با در

۱. شَوْحَطْ، نوعی از درختان کوهی که دارای چوب بسیار محکم است. - م.

سقف مسجد به کار برند.^۱

یحیی بن محمد جاری از عبدالْمُهَیْمَن بن عباس بن سهل بن سعد ساعدی، از قول پدرش، از جدش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «از چوبهای بیشه به اندازه منبری که دارای سه پله باشد بریدند و سهل هم از کسانی بوده است که آن چوبها را حمل کرده و آورده و در جای منبر نهاده است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که او می‌گفته است از قول جابر بن عبدالله برایش نقل کرده‌اند: «پیامبر (ص) کنار تنه درخت خرمايي که در مسجد نصب بود می‌ایستاد و ایراد خطبه می‌فرمود تا آنکه تصمیم گرفت که برای خود منبری تهیه فرماید. با خردمندان مسلمانان مشورت فرمود و چون صلاح دانستند منبر فراهم شد. چون روز جمعه فرارسید، پیامبر (ص) آمد و بر منبر نشست. در این هنگام آن تنه درخت چنان زاری کرد که مردم ترسیدند و رسول (ص) بیامد و چون کنار آن رسید، ایستاد و بر آن دست کشید و آرام گرفت و پس از آن تا امروز بانگی از آن نشنیده‌اند.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از ابن عقیل، از طفیل بن اُبی بن کعب، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «در آن هنگامی که مسجد سقف نداشت، رسول خدا (ص) کنار تنه خرمايي نماز می‌گزارد و به هنگام ایراد خطبه به آن تکیه می‌داد. مردی از اصحاب گفت: اجازه می‌فرمایی تا برای تو منبری بسازم که روز جمعه بر آن بایستی تا مردم تو را ببینند و خطبه را بهتر بشنوند؟ فرمود: آری. او منبری ساخت که دارای سه پله بود و آن همان سه پله‌یی است که اکنون بالای منبر قرار دارد. و چون منبر ساخته و در جای خود گذاشته شد و پیامبر برخاست و سوی آن حرکت فرمود، آن ستون چنان بانگی کرد که شکافته شد. پیامبر (ص) از منبر فرود آمد و به آن ستون دست کشید تا آرام گرفت و آن‌گاه به سوی منبر برگشت. و پیامبر (ص) چون نماز می‌گزارد کنار آن ستون می‌ایستاد. چون مسجد را خراب کردند و وضع آن تغییر کرد، آن ستون را اُبی بن کعب به خانه خود برد و آن‌جا موربانه آن را خورد و خاک شد.

کثیر بن هشام از حماد بن سلمه، از عمار بن ابوعمار، از ابن عباس نقل می‌کرد

۱- موصوع ابن ستون در دفتر اول مشنوی آمده است و نتیجه‌گیری مولوی از آن خواندنی و پند آموز است. رک: اسناد فقید فروزانفر، شرح مشنوی شریف، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸۶۲، م.

پیامبر (ص) کنار تنه درخت خرمایی خطبه ایراد می فرمود و چون برای خود منبر فراهم فرمود و به سوی آن حرکت کرد، آن ستون چندان زاری کرد که پیامبر بیامد و آن را در آغوش گرفت و فرمود: اگر آن را در آغوش نمی گرفتم تا روز قیامت ناله می کرد.

عبدالله بن مسلمة بن قُعب بن حارثی از عبدالعزیز بن ابی حازم، از قول پدرش نقل می کرد که می گفته است: شنیدم از سهل بن سعد در مورد منبر سؤال می کردند که از چه چوبی ساخته شده است؟ و او می گفت: رسول خدا (ص) کسی را پیش فلان بانو فرستاد (سهل نام آن زن را می گفت و من یعنی ابو حازم فراموش کرده ام) و فرمود: به غلام درویدگر خود بگو برای من چوبهایی را متصل به یکدیگر بسازد تا بالای آن با مردم صحبت بدارم. او این سه پله را از چوبهای جنگلی ساخت، و پیامبر (ص) دستور داد همین جا آن را نهادند. سهل گوید: نخستین روزی که پیامبر (ص) بر آن منبر نشست حاضر بودم، نخست تکبیرة الاحرام فرمود و مردم پشت سرش تکبیر گفتند، آن گاه همچنان بر فراز منبر رکوع کرد و سر برداشت و پایین آمد و کنار منبر سجده فرمود و دو مرتبه بالای منبر رفت و مثل رکعت اول عمل کرد و چون نماز تمام شد روی به مردم کرد و فرمود: این را ساختم که مرا درست در مقابل خود ببینید و چگونگی نماز گزاردن مرا فراگیرید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از حفص بن عبیدالله بن انس بن مالک انصاری نقل می کرد که از جابر بن عبدالله شنیده است: مسجد مدینه در زمان رسول خدا با تنه های درخت خرما پوشیده شده بود و چون پیامبر (ص) خطبه می خواند، به یکی از آن ستونها که پایه سقف بود، تکیه می کرد و چون منبر برای پیامبر ساختند و پیامبر به منبر رفت از آن ستون بانگی چون بانگ شتران شنیدم و پیامبر (ص) آمد و دست بر آن نهاد تا آرام گرفت.

همین ابوبکر بن عبدالله از سلیمان بن بلال، از محمد بن عمرو بن علقمة، از ابوسلمه، از ابوهریره نقل می کرد: پیامبر می فرمود: این منبر من کنار دری از درهای بهشت قرار دارد.

عبدالله بن مسلمة بن قُعب از عبدالعزیز بن ابی حازم، از پدرش، از سهل بن سعد نقل می کند: ما می گفتیم منبر پیامبر (ص) کنار ترعه یی از ترعه های بهشت است، گوید، سهل به حاضران گفت: می دانید ترعه یعنی چه؟ گفتند: آری یعنی در، و سهل می گفت: صحیح است. محمد بن عبید طنافسی از عبیدالله بن عمر، از حبیب بن عبدالرحمن، از حفص بن

عاصم، از ابوهریره نقل می‌کرد * پیامبر (ص) می‌فرمود: میان خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من کنار حوض من قرار خواهد داشت.

قَبِيصَةُ بن عَثْبَةَ از عمار دُهْنِي، از ابوسلمه، از ام‌سلمه نقل می‌کند که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمود: پایه‌های منبر من در بهشت استوار است.

انس بن عیاض لثی از هاشم بن هاشم بن عتبه بن ابی وقاص زهری، از عبدالله بن نسطاس نقل می‌کرد که می‌گفت از جابر بن عبدالله شنیدم * پیامبر فرموده است: هر کس کنار منبر من سوگند دروغ بگوید، اگرچه در مورد چوب مسواکی باشد، جایگاهش در آتش خواهد بود.

ضحاک بن مخلد از حسن بن یزید که پدر یونس ضمیری معروف است، از ابوسلمه نقل می‌کند که می‌گفته است از ابوهریره شنیدم * پیامبر (ص) می‌فرموده است: هیچ کس کنار این منبر یا کنار منبر من سوگند دروغ نمی‌خورد هر چند در مورد چوب مسواک باشد، مگر اینکه جهنم برای او واجب می‌شود.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از عبدالله بن ابوبکر، از عباد بن تمیم، از عبدالله بن زید مازنی نقل می‌کند * پیامبر (ص) فرموده است: میان خانه و منبر من باغی از باغهای بهشت است.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از ابن ابوذئب، از حمزة بن ابوجعفر، از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل می‌کند که می‌گفته است * دیدم ابن عمر دست خود را بر آن جای منبر که رسول خدا می‌نشست گذارد و سپس آن را به چهره خود کشید.

عبدالله بن مسلمة بن قُعب بن حارثی و خالد بن مخلد بَجَلِي هر دو از ابومودود عبدالعزیز وابسته هذیل، از یزید بن عبدالله بن قُسیط نقل می‌کردند که می‌گفته است * گروهی از اصحاب پیامبر (ص) را دیدم که چون مسجد خلوت می‌شد، دستگیره منبر را که به طرف مرقد مطهر قرار دارد در دست می‌گرفتند و دعا می‌کردند.

محمد بن سعد می‌گوید، عبدالله بن مسلمه گفته است دستگیره تراش داده شده ولی خالد گفته است دستگیره - بدون ذکر آن صفت^۱.

۱. این دستگیره‌ها به رُمانه (انار) به علاقه شامت موسوم بوده است. - م.

خبر صفة و کسانی از اصحاب پیامبر (ص) که در آن بودند

محمد بن عمر واقدی از واقد بن ابویاسر تمیمی، از یزید بن عبدالله بن قسبیط نقل می‌کرد: «اصحاب صفة گروهی از یاران رسول خدا بودند که خانه نداشتند و به روزگار رسول (ص) در مسجد می‌خوابیدند و روزها هم همان جا سایه می‌گرفتند و جای دیگری غیر از آن نداشتند. پیامبر (ص) شبها به هنگام غذا خوردن آنها را فرامی‌خواند. گروهی را میان یاران خود تقسیم می‌فرمود که با آنها غذا بخورند و گروهی هم با خود رسول (ص) غذا می‌خوردند و چنان بود تا اینکه خداوند متعال آنان را ثروتی عنایت فرمود.

واقدی از محمد بن مسلمة، از عمر بن عبدالله، از پسر کعب قرظی در تفسیر این گفتار الهی که می‌فرماید: «برای درویشانی که در راه خدا محبوس شده‌اند»^۱، روایت می‌کرد: «منظور اصحاب صفة‌اند که در مدینه نه خانگی داشتند و نه خویشاوندی و خداوند مردم را به پرداخت صدقه به ایشان تحریض فرموده است.

واقدی از محمد بن نعیم بن عبدالله مجمر، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: «سی مرد از اهل صفة را دیدم که بدون ردا پشت سر پیامبر (ص) نماز می‌گزاردند.

واقدی از زید بن فراس، از محمد بن کعب نقل می‌کند که می‌گفته است از واثله بن اسقع شنیدم که می‌گفت: «سی نفر از یاران رسول خدا را دیدم که فقط لنگ داشتند و پشت سر رسول (ص) نماز می‌گزاردند و من خود یکی از ایشان بودم.

واقدی از محمد بن حوط، از اسحاق بن سالم، از ابوهریره نقل می‌کرد: «پیامبر (ص) شبی بیرون آمد و فرمود یاران مرا فراخوانید و منظور آن حضرت اصحاب صفة بود. گوید، من یکی یکی ایشان را از خواب بیدار کردم و جمع شدیم و بر در خانه پیامبر (ص) آمدیم، و اجازه ورود خواستیم که اجازه فرمود و کاسه بزرگی که در آن نوعی غذای ساخته شده از جو بود، پیش ما نهاد و دست بر آن گذاشت و فرمود: به نام خدا شروع به خوردن کنید. و ما هر اندازه که خواستیم خوردیم و چون سیر شدیم دست کشیدیم. گوید، پیامبر (ص) چون

۱. بخشی از آیه ۲۷۳، سوره دوم - بقره -، حسن این آیات راهنمایی برای پرداخت صدقه شده است. - م.

کاسه را پیش ما نهاد، فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست در خانواده محمد خوراکی دیگر غیر از آنچه می‌بینید نیست. گوید، به ابوهریره گفتیم هنگامی که همگی سیر شدید و از غذا خوردن دست کشیدید چه اندازه باقی ماند؟ گفت: به همان اندازه که آن را گذاشته بود و فقط نشانه انگشتان روی آن باقی بود.

واقدی از کثیر بن زید، از ولید بن رباح، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: * من هم در روزگار پیامبر (ص) از اصحاب صنفه بودم، و گاهی از گرسنگی در فاصله میان خانه عایشه و ام سلمه بیهوش می‌شدم.

واقدی از موسی بن عبیده، از نعیم بن عبدالله مُجَمَّر، از پدرش، از ابوذر نقل می‌کند که می‌گفته است: * من هم از اهل صنفه بودم.

واقدی از شیبان پدر معاویه بن شیبان، از یحیی بن ابوکثیر، از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از یعیش بن قیس بن طَهْفَة غفاری، از قول پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: * من هم از اصحاب صنفه بودم.^۱

خبر جایگاهی که پیامبر (ص) بر جنازه‌ها نماز میت می‌گزارد

محمد بن عمر واقدی از فُلَیح بن سلیمان، از سعید بن عبید بن سَبَاق، از ابوسعید خُدَری نقل می‌کند که می‌گفته است: * در آغاز ورود پیامبر (ص) به مدینه هرگاه کسی از ما به حالت مرگ و احتضار می‌افتاد، پیش پیامبر (ص) می‌رفتیم و خبر می‌دادیم و رسول (ص) می‌آمد و برای او طلب آمرزش می‌فرمود و چون آن شخص می‌مرد، پیامبر (ص) با همراهان خود مراجعت می‌کرد و گاه تا هنگام دفن توقف می‌فرمود و این کار گاهی به طول می‌انجامید و آن حضرت را از کار باز می‌داشت و چون ترسیدیم این کار برای پیامبر (ص) همراه با مشقت باشد، یکی از ما گفت مناسب است پیش از مرگ کسی، پیامبر (ص) را آگاه نسازیم و پس از مرگ اشخاص، ایشان را آگاه سازیم که برای ایشان مشقتی نباشد و معطل نگردند و از آن پس چنان رفتار می‌کردیم و پس از مرگ خبر می‌دادیم و می‌آمد و بر میت نماز می‌گزارد و استغفار می‌فرمود. گاه پس از انجام این کار برمی‌گشت و گاهی تا هنگامی که

۱. طَهْفَة بن قیس که نامش به صورت طحنه هم صط شده از قبیله غفار و از اصحاب صنفه است، رک: ابن اثیر، اسدالغابه،

میت را دفن می‌کردند، توقف می‌فرمود. مدتی این چنین رفتار کردیم، بعد گفتند به خدا سوگند بهتر این است که به سراغ پیامبر (ص) نفرستیم بلکه میت را کنار خانه پیامبر ببریم و بعد خبر دهیم که برای نماز گزاردن بیاید و این کار برای ایشان آسوده‌تر خواهد بود و پس از آن چنین رفتار می‌کردیم.

واقعی می‌گوید، به همین علت آن‌جا به جایگاه جنازه‌ها نامگذاری شده است. زیرا جنازه‌ها را آن‌جا می‌بردند و این سنت تا به امروز باقی مانده و مردم جنازه‌ها را برای نماز به آن‌جا حمل می‌کنند.

خبر گسیل داشتن پیامبر (ص) نمایندگان خود را با نامه پیش شاهان و دعوت آنان به اسلام، و آنچه رسول خدا برای برخی از اعراب و دیگران نوشته است

محمد بن سعد از واقدی، از قول معمر بن راشد و محمد بن عبدالله از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة از ابن عباس و ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة از میسور بن رفاعه، و عبدالحمید بن جعفر از پدرش و عمر بن سلیمان بن ابو حثمه از قول برادرش ابوبکر، از قول مادر بزرگش شفاء^۱ و ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبرة از محمد بن یوسف، از سائب بن یزید، از علاء بن حَضْرَمی و معاذ بن محمد انصاری از جعفر بن عمرو بن جعفر بن عمرو بن امیه ضمیری، از قول همسرش، از عمرو بن امیه ضمیری، که سلسله اسنادشان و مطالبی که اظهار می‌داشتند، در مواردی یکسان بود، همگی می‌گفته‌اند: «چون در ذیحجه سال ششم، پیامبر (ص) از صلح حُدَیبِیّه برگشت، سفیران خود را پیش پادشاهان فرستاد و برای ایشان نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت فرمود، و چون گفته شد پادشاهان نامه بدون مهر را نمی‌خوانند، انگشتی از نقره که نگین سر خود بود، تهیه فرمود - نگین جداگانه نداشت - و روی آن در سه سطر نوشته شده بود، محمد رسول الله. و با آن انگشت نامه‌ها را مهر می‌فرمود. و در روز معینی شش نفر از سفیران آن حضرت از مدینه بیرون آمدند و این در ماه محرم سال هفتم بود و هریک از ایشان به زبان قومی که پیش ایشان فرستاده می‌شد، صحبت می‌کرد.

۱. شفاء، دختر عبدالله بن عبدشمس، از زنان قرشی است، از زنان پیش کسوت مسلمان است و به مدینه هجرت کرد، او را با شفاء مادر عبدالرحمن بن عوف باید اشتباه کرد، رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۸۷، ابن سعد، طبقات الکبیر، ج ۴، بخش اول، ۱۳۲۱ هجری، ص ۲۰۸ - م.

و نخستین سفیری که رسول خدا (ص) گسیل داشت، عمرو بن أمیه ضمری بود که او را با دو نامه نزد نجاشی روانه فرمود. ضمن یکی از نامه‌ها نجاشی را به اسلام دعوت کرده و برایش آیاتی از قرآن را نوشته بود. نجاشی نامه پیامبر (ص) را گرفت و بر دیده نهاد و برای ابراز تواضع از تخت به زیر آمد و بر زمین نشست و اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند و گفت: اگر می توانستم به حضورش بیایم می آمدم و نامه‌ی حاکی از پذیرفتن اسلام و تصدیق خود نگاشت و ضمن آن گفت که در راه خدا مسلمان شده است و همراه جعفر بن ابوطالب فرستاد.

در نامه دوم رسول خدا (ص) به نجاشی دستور داده بود تا ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب را برای آن حضرت عقد کند. ام حبیبه همراه شوهر خود عبیدالله بن جحش اسدی^۱ به حبشه مهاجرت کرده بود. در حبشه عبیدالله مسیحی شد و همان جا درگذشت. پیامبر (ص) همچنین در نامه به نجاشی دستور فرموده بود تا وسیله حرکت اصحاب پیامبر را که در حبشه بودند، فراهم سازد و چنان کرد. ام حبیبه را به همسری رسول خدا در آورد و چهار صد دینار مهریه برایش تعیین کرد و وسایل بازگشت یاران پیامبر را فراهم ساخت و آنان را در دو کشتی همراه عمرو بن أمیه ضمری روانه کرد. آن گاه جعبه‌ی از عاج خواست و هر دو نامه پیامبر (ص) را در آن نهاد و گفت: همواره تا این دو نامه میان مردم حبشه باشد در خیر و نیکی خواهند بود.

گویند، و رسول خدا دحیة بن خلیفه کلّبی را که یکی از آن شش نفر بوده، پیش قیصر فرستاد و نامه‌ی با او همراه کرد و فرمود آن نامه را به فرماندار بصری بدهد تا او آن را به قیصر بدهد. در آن هنگام قیصر در شهر حمص بود و نذر کرده بود که اگر رومیها بر ایرانیان غلبه کنند، پیاده از قسطنطنیه به ایلیاء (بیت المقدس) بیاید. فرماندار بصری چون نامه پیامبر (ص) را به قیصر داد، نخست نامه را خواند و سپس آنان را به کاخ حمص دعوت کرد و گفت: ای بزرگان روم آیا می خواهید به سعادت و کامیابی برسید؟ و پادشاهی شما استوار گردد و از فرمان عیسی بن مریم (ع) پیروی کرده باشید؟ گفتند: آری و چه کار باید کرد؟ گفت: از این پیامبر عرب پیروی کنید. گوید، آنان همچون گورخر رم کردند و صلیبها را برافراشتند و قیصر که چنان دید از مسلمان شدن ایشان ناامید شد و بر جان و پادشاهی خود

۱. عبدالله برادر عبدالله بن حنّس و ربیع دحرج حنّس و برعهه پیامبر است، رک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۱-م.

ترسید و آنان را آرام ساخت و گفت: این سخن را گفتم تا اندازه پایداری شما را در دین بیازمایم. و دیدم چنان اید که من می خواهم و آنان برای قیصر (هرقل) به خاک افتادند و سجده کردند.

گویند، رسول خدا (ص)، عبدالله بن حذافه سهمی^۱ را هم که یکی دیگر از آن شش نفر بود با نامه‌یی پیش خسرو فرستاد و او را به اسلام دعوت فرمود. عبدالله می گوید: نامه پیامبر را دادم و همینکه آن را برایش خواندند، نامه را گرفت و پاره پاره ساخت. و چون این خبر به رسول خدا رسید، گفت: پروردگارا پادشاهی او را برانداز. خسرو نامه‌یی به باذان فرماندار خود در یمن نوشت و گفت دو مرد چابک را به حجاز فرست تا خبری از این مرد برای من بیاورند. باذان فرمانده لشکر خود و مرد دیگری را با نامه‌یی به مدینه فرستاد آن دو آمدند و نامه باذان را به پیامبر (ص) دادند. رسول خدا تبسم کرد و آن دو را در حالی که می لرزیدند به اسلام دعوت کرد و فرمود: بروید فردا پیش من بیایید تا آنچه باید به شما بگویم. فردا که آمدند، پیامبر فرمود: به سالار خود بگویید که پروردگار من خدایگان او را دیشب هفت ساعت از شب گذشته از میان برد و کشت. و آن شب، شب سه‌شنبه هشتم جمادی‌الاولی سال هفتم هجرت بود. پیامبر (ص) اضافه فرمود که خدای تعالی پسر خسرو شیرویه را بر او چیره گردانید و او خسرو را کشت. آن دو پیش باذان برگشتند و باذان و تمام ایرانیانی که در یمن بودند، مسلمان شدند.

گویند، رسول خدا، حاطب بن ابولتعه لخمی^۲ را که یکی دیگر از آن شش نفر بود، همراه نامه‌یی پیش متوقس فرمانروای اسکندریه که سالار قبطیها بود، فرستاد و او را به اسلام دعوت فرمود. حاطب نامه را به او داد. متوقس نامه را خواند و برای او دعا کرد و نامه را در جعبه‌یی از عاج قرار داد و سر آن را مهر کرد و به کنیز خود سپرد، و نامه‌یی به پیامبر (ص) نوشت که من می دانم یک پیامبر باقی مانده است که مبعوث خواهد شد و می پندارم که خروج او در ناحیه شام باشد و فرستاده تو را گرامی داشتم. اکنون هم دو کنیز که میان قبطیها دارای منزلت بزرگ بودند، برای تو فرستادم و جامه هدیه دادم و استری که بر

۱. از باران محترم رسول خدا که در دوره خلافت عثمان در معر درگذشت. رک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۴۳. م.

۲. حاطب، از اصحاب رسول خدا که در نصبت و پنج سالگی در سال ۳۰ هجری درگذشت و او همان کسی است که نامه‌یی به اهل مکه نوشت و خبر حرکت پیامبر را داد و رسول خدا او را عفو فرموده. رک: اسدالغابه، ج ۱، ص

آن سوار شوی. و چیز دیگری نوشت و مسلمان هم نشد.

پیامبر (ص) هدیه او را پذیرفت و هر دو کنیز را که یکی ماریّه مادر ابراهیم پسر رسول خدا و دیگری خواهرش سیرین بود، قبول کرد. استری هم که فرستاده بود، استری سپید بود که تا آن روز در عرب غیر از آن وجود نداشت و آن همان دُلْدُل است. پیامبر (ص) فرمود: آن خبیث در مورد پادشاهی خود دل بستگی نشان داد و حال آنکه پادشاهیش دوامی نخواهد داشت. حاطب می گفته است، مقوقس مرا گرامی می داشت و میهمانی شایسته‌یی کرد و بر درگاه مرا معطل نکرد و من پیش از پنج روز آن جا نبودم.

گویند، رسول خدا، شجاع بن وهب اسدی^۱ را که یکی دیگر از آن شش نفر بود، پیش حارث بن ابوشمر غسانی فرستاد و نامدیی نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود. شجاع می گوید: پیش او که در غوطه دمشق^۲ بود، رفتم و او مشغول فراهم آوردن وسایل پذیرایی از قیصر بود که می خواست که از حمص به ایلیاء بیاید و من دو یا سه روز بر درگاهش منتظر ماندم و به پرده دار او گفتم من فرستاده رسول خدایم. گفت: به او دسترسی نخواهی داشت تا در فلان روز بیرون آید. نام پرده دار او که رومی بود، مری بود و شروع به پرس و جو درباره صفات رسول خدا کرد و من صفات پیامبر و اینکه آن حضرت مردم را به چه آیینی دعوت می کند، گفتم و او رفت کرد و گریست و گفت: من نشانیهای این پیامبر را در انجیل خوانده‌ام و من به او ایمان آوردم و او را تصدیق می کنم ولی از حارث بر جان خود بیم دارم که اگر آشکار کنم مرا خواهد کشت. مری مرا گرامی می داشت و پذیرایی می کرد. روزی حارث از اندرون بیرون آمد و تاج بر سر نهاد و به من اجازه ورود داد و چون نامه پیامبر (ص) را به او دادم، آن را خواند و به گوشه‌یی انداخت و گفت: چه کسی می تواند پادشاهی مرا از من بگیرد؟ من به سراغ او خواهم آمد اگرچه در یمن باشد. آن گاه فریاد بر آورد مردم را خبر کنید و همچنان یاو دسرایی می کرد و برخاست و دستور داد اسبها را نعل کنند و گفت: به سالار خودت آنچه را می بینی خبر بده، و برای قیصر نامه نوشت و موضوع آمدن مرا و تصمیمی را که گرفته است به اطلاع او رساند. قیصر در پاسخ نوشت به سوی محمد (ص) حرکت مکن و از این کار درگذر و به بیت المقدس پیش من بیا. چون پاسخ نامه

۱. شجاع، از پستگامان مسلمانان و مهاجران به حبشه است در جنگ بعامه کشته شد، همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۸۶. م.

۲. غوطه دمشق، یکی از خوش آب و هواترین مناطق و از گردشگاههای دمشق است، رک: ترجمه تقویم البلدان، ص

حارث از قیصر رسید، مرا خواست و گفت: چه وقت می خواهی پیش سالارت برگردی؟ گفتم: فردا. دستور داد صد مثقال طلا به من دادند. مری هم پیش من آمد و هزینه و جامه به من داد و گفت: سلام مرا به رسول خدا برسان.

شجاع می گوید: چون پیش رسول خدا آمدم و خبر دادم، فرمود: پادشاهیش نابود شد و چون سلام مری را ابلاغ کردم فرمود: راست می گوید. حارث بن ابوشمیر در سال فتح مکه درگذشت.

گویند، فَرَوَة بن عَمْرٍو جُدَامِی از سوی قیصر فرماندار عمان از سرزمینهای بلقاء بود.^۱ پیامبر (ص) برای او نامه‌یی نوشت ولی او خودش مسلمان شد و نامه‌یی مشعر بر اسلام آوردن خود به رسول خدا نوشت و هدیه‌یی همراه یکی از افراد قوم خود به نام مسعود بن سعد فرستاد. پیامبر (ص) نامه‌اش را خواند و هدیه‌اش را پذیرفت و پاسخ نامه‌اش را داد و به مسعود بن سعد دوازده و نیم وقیه نقره که معادل پانصد درهم است جایزه مرحمت فرمود.^۲ گویند، رسول خدا سلیط بن عمرو عامری^۳ را که یکی دیگر از آن شش نفر بود، همراه نامه‌یی پیش هُوْذَة بن علی حنفی فرستاد و او را به اسلام دعوت فرمود. هُوْذَة به سلیط خوشامد گفت و او را فرود آورد و نامه‌ پیامبر (ص) را خواند و جواب صریحی نداد و به پیامبر (ص) نامه نوشت که آنچه به آن دعوت می‌کنی بسیار پسندیده و نیکوست، من شاعر و سخنور قوم خود هستم و عرب از من می‌ترسند، برای من فرماندهی منطقه‌یی را تعیین کن تا از تو پیروی کنم. و پاداشی به سلیط داد و مقداری پارچه و لباسهای بافت هُجْرَة. سُلَيْط همه را پیش پیامبر (ص) آورد و گفتار او را به اطلاع رساند. پیامبر نامه‌ او را خواند و فرمود: اگر یک خوشه خرمای سرزمینی را بخواهد به او نخواهم داد، خودش و هرچه در دست اوست نابود شد. و چون پیامبر (ص) از فتح مکه برگشت، جبرئیل خبر مرگ هُوْذَة بن علی را برای آن حضرت آورد.

گویند، پیامبر (ص) در ذیقعدة سال هشتم عمرو بن عاص را همراه نامه‌یی سر به مُهْر پیش جَيْفَر و عَبْد پسران جُلَنْدِی فرستاد که از قبیلهٔ اَزْد بودند و جیفر پادشاه بود.

۱. منظور عمانی است که امروز بابتخت اردن است و قریبه آن این است که می‌گوید در سرزمین بلقاء بوده است. - م.
 ۲. این بزرگوار بعد مورد خشم قیصر قرار گرفت و به همین جهت محکوم به اعدام شد و او را دار کشیدند، رکن: بوبری، نهاية الارب، ج ۱۸، چاپ دارالکتب، ص ۲۹ و ترجمهٔ آن به قلم این بنده. - م.
 ۳. از مهاجران به حبشه، گویند در جنگ بمامه در سال دوازدهم هجرت کشته شد، رکن: اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۴. - م.

عمر و می گوید: چون به عُمان رسیدم پیش عبد رفتم که بر دبار تر و خوش خلق تر بود و گفتم من فرستاده رسول خدایم و مرا پیش تو و برادرت گسیل فرموده است. گفتم: برادرم از من بزرگتر و پادشاه است. من تو را پیش او می برم تا نامه‌ات را بخواند. چند روزی منتظر ماندم تا مرا احضار کرد و من نامه را همچنان که سر به مهر بود دادم. او مهر نامه را شکست و تا آخر خواند و به برادرش داد و او هم نامه را خواند و من احساس کردم که عبد بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته است. جئفَرُ گفتم: امروز مرا آزاد بگذار و فردا پیش من بیا. فردا که پیش او رفتم گفتم: من در این باره فکر کردم و می بینم که ضعیف ترین پادشاه عربم و بر فرض که از کسی تمکین کنم چیزی برای یاری در دست ندارم. گفتم: من فردا به مدینه بروم و برگردم. چون یقین پیدا کرد که برمی گردم صبح کسی را پیش من فرستاد و فراخواند. چون پیش او رفتم خود و برادرش و همگی مسلمان شدند و پیامبر (ص) را تصدیق کردند و اجازه دادند تا زکات را جمع کنم و میان ایشان حکم نمایم و هر دو در مقابل مخالفان مرا یاری می دادند و من صدقات و زکات را از توانگران ایشان می گرفتم و میان بنوایان تقسیم می کردم. و همان جا بودم تا هنگامی که خبر وفات پیامبر (ص) به ما رسید.

گویند، پیامبر (ص) هنگام بازگشت از جَعْرَانَه^۱ علاء بن حضرمی را پیش منذر بن ساوی عبیدی که در بحرین بود، فرستاد و نامه‌یی برای او نوشت و او را به اسلام دعوت فرمود. منذر بن ساوی نامه‌یی به پیامبر (ص) نوشت و اسلام خود را به اطلاع رساند و نوشت که من نامه شما را برای مردم هجر خواندم. گروهی اسلام را خوش داشتند و مسلمان شدند و برخی هم باخوش می دارند و در این سرزمین گروهی یهودی و مجوسی هم زندگی می کنند. در مورد آنان دستور خود را برای من بنویس.

پیامبر (ص) در پاسخ نوشت. تا زمانی که نیکوکار و شایسته باشی، تو را از فرمانداری عزل نمی کنیم و هر کس می خواهد یهودی یا مجوسی باقی بماند باید جزیه پردازد. همچنین پیامبر (ص) برای مجوسیان هجر نامه‌یی نوشت و اسلام را بر ایشان عرضه فرمود و مقرر داشت در صورتی که نپذیرند باید جزیه پردازند و کسی نباید با زنان مجوسی ازدواج کند و از جانورانی هم که می کشند، نباید بخورد. پیامبر (ص) ابوهریره را هم همراه علاء حضرمی

۱. جَعْرَانَه، نزدیک حائف است. عابم جنگ حبش را آن جا جمع کرده بودند که رسول خدا همان جا غنیمت فرمود. — م.

فرستاد و درباره او سفارش به نیکی فرمود.

هیثم بن عدی طائی از قول مجالد بن سعید و زکریا بن ابی زائده از شعبی نقل می‌کرد
 «رسول خدا در آغاز مانند قریش در اول نامه می‌نوشت «باسمک اللهم» و چون این آیه
 نازل شد که «أَرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» در کشتی سوار شوید به نام خدا که
 روان‌کننده و نگاه‌دارنده آن است»^۱ در آغاز نامه‌های خود می‌نوشت «بسم الله» و چون این
 آیه نازل شد که «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرِّحْمَانَ» بگو بخوانید الله را یا رحمن را»^۲، مرقوم
 می‌فرمود بسم الله الرحمن. و چون این آیه نازل شد که «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ» آن نامه از سلیمان است و به نام خداوند بخشاینده مهربان»^۳ در آغاز نامه‌های خود
 بسم الله الرحمن الرحيم می‌نوشت.

گوید، هیثم بن عدی^۴ از دلهم بن صالح و ابوبکر هذلی، از عبدالله بن بریده، از
 پدرش بُرَیْدَةُ بن حُصَيْبِ اسلمی و محمد بن اسحاق از یزید بن رومان و زهری، و حسن بن
 عماره از فراس از شعبی نقل می‌کردند: «پیامبر (ص) به اصحاب خود که آنان را برای
 سفارت برگزیده بود، فرمود: همگی سپیده‌دم در نماز صبح حاضر باشید و معمول
 پیامبر (ص) بر این بود که چون نماز صبح می‌گزارد مدت کمی همچنان در جای خود
 می‌نشست و دعا می‌خواند و تسبیح می‌کرد. آن‌گاه به مردم توجه می‌کرد و گروهی را پیش
 گروه دیگری روانه می‌فرمود، به ایشان می‌گفت برای رضای خدا نسبت به بندگان خدا
 خیرخواهی کنید، هر کس عهده‌دار کاری از امور مردم گردد و برای ایشان خیرخواهی نکند
 خداوند بهشت را بر او حرام می‌فرماید، بروید و چنان مکنید که سفیران عیسی (ع) کردند که
 به افراد نزدیک رسیدند و پیش آنها رفتند و آنان را که دور بودند، رها کردند. گوید،
 اشخاصی که به سفارت برگزیده شده بودند چنان شدند که به زبان قومی که پیش ایشان
 فرستاده شده بودند، صحبت می‌کردند و چون این موضوع به پیامبر گفته شد، فرمود: این
 بزرگترین حتی است که خداوند بر آنها پیدا کرده است که در کار بندگان خدا کمال توجه را

۱. بخنی از آیه ۴۰، سوره هود، - م.

۲. بحنی از آیه ۱۰۹، سوره هفدهم - بنی اسرائیل، - م.

۳. آیه ۳۰، سوره بقره و هفتم - سل، - م.

۴. هیثم بن عدی، بخاری او را مورد اعتماد نمی‌داند، ابوداود هم او را دروغگو می‌داند، در سال ۲۰۷ در بود و سه

سالگی درگذشت، رک: میزان الاعتدال، دبل شماره ۹۳۱۱، - م.